

معارف عصری در افغانستان

- 6 -

نویسنده: محمداکرام اندیشمند

د: دهه ی اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه:

سردار محمد داود در دهم مارچ 1963 از صدارت استعفا داد. محمد ظاهر شاه پس از استعفای موصوف، داکتر محمد یوسف را بیرون از خانواده ی سلطنتی به صفت صدراعظم مؤظف ساخت. این نخستین گام کلان شاه در عرصه ی یک تصمیم مهم و بزرگ سیاسی بود که با سنت شکنی برداشته شد. شاه به سنت گذشته در گزینش عمو و عموزادگانیش به حیث صدراعظم پشت کرد و تهداب جدیدی را در شیوه ی زمام داری بنا نهاد. شاه به قول آخرین وزیر اطلاعات و فرهنگ دوره ی سلطنتش بروز نهم سپتمبر 1964 در زمان افتتاح لویه جرگه ی قانون اساسی ادعا نمود که: «وی و خانواده اش توانسته اند از زمانی که پدرش محمد نادر شاه در سال 1929 زمام سلطنت افغانستان را بدست آورد، راه را برای انتقال قدرت به مردم هموار نمایند. و بگفته ی او اکنون با در نظر داشت جریانات و انکشافات مترقی در کشور، وقت آن فرارسیده تا نظام شاهی مشروطه را در افغانستان که از طرف پدرش بنیانگذاری شده بود مزیداً انکشاف دهد و امور دولت (که به قول پادشاه به اساس ضرورت و مطابق به اعتماد مردم از طرف اعضای خاندان او اداره می شد) از خاندان سلطنتی انفکاک یابد تا به این ترتیب یکی از اصول دموکراسی در کشور شکل عملی را به خود اختیار کند.» (92)

صدراعظم نو در سیزدهم مارچ 1963 کابینه ی خود را معرفی کرد و دور جدیدی در سلطنت محمد ظاهر شاه آغاز یافت. این دوره که ده سال را در بر گرفت و پنج صدراعظم از بیرون خانواده ی سلطنتی ریاست حکومت را بدوش گرفتند به دهه ی دموکراسی معروف گردید. در کنار هر عامل و انگیزه ی دیگری که به ایجاد دهه ی دموکراسی در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه انجامید، بدون تردید رشد و انکشاف و توسعه ی معارف عصری در سالهای گذشته زمینه ساز این تحول بود. انکشاف و توسعه ی معارف عصری هر چند به پیمانہ ی محدود در کشور تا اوایل دهه ی شصت میلادی نسل جدید تحصیل یافته و روشنفکر را در کشور بوجود آورد که به حیث نخبگان جامعه در اداره و مدیریت کشور مشارکت ورزیدند. محمد ظاهر شاه پادشاه اسبق کشور که در آگست سال 2007 میلادی وفات نمود نیز به نقش تحصیل یافتگان در این تحول اشاره و اذعان دارد: «نه تنها در دوران ما، بلکه هر وقت و هر زمان سلاطین افغانستان خصوصاً در این دوره های آخر کوشش کردند در راه بوجود آوردن یک نوع دموکراسی. البته شرایط مملکت و شرایط روز اجازه نمیداد که تمام هوس ها و آرزو های که داشتند، برآورده شود؛ تا وقتی که زمانه میسر شد. در دوره ی ما شماری از جوانهای تحصیل یافته داخل کشور شدند و این ها توانستند که این آرزوها را پیش ببرند و به این ترتیب قانون اساسی اول را آغاز کردیم و در یک راه دموکراسی قرار گرفتیم که تفکیک قوای سه گانه به وجود آمد که همه اش من فکر میکنم برای افغانستان یک قدم نیک بود.» (93)

سپس در دهه ی قانون اساسی بسیاری از همین نخبگان بر خواسته از معارف افغانستان بودند که با تدوین قانون اساسی جدید و ایفای نقش های مدیریتی، معارف را بیشتر از گذشته متحول کردند و موجب توسعه و تعمیم بیشتر معارف در کشور گردیدند.

دهه ی دموکراسی در تاریخ معارف عصری افغانستان یک دهه ی بسیار پر اهمیت محسوب می شود. معارف عصری در دهه ی دموکراسی علی رغم اعتصابات و تظاهرات خیابانی ناشی از عملکرد جریانات سیاسی این دوره که پای معارف بصورت گسترده به این نا آرامی ها به ویژه در پایتخت کشور کشانیده شد، رشد و انکشاف بیشتر یافت. هرچند که این انکشاف در مقایسه با کشورهای جهان و حتی کشور های همسایه ی افغانستان قابل ملاحظه محسوب نمی شد. توسعه ی معارف در دهه ی دموکراسی از زوایای متعدد و در زمینه های مختلف قابل مطالعه میباشد که اینک بگونه ی اجمالی آن زمینه ها مورد بررسی قرار می گیرد.

1- معارف و قانون اساسی دهه ی دموکراسی:

داکتر محمدیوسف صدراعظم جدید کشور در 28 مارچ 1963 تشکیل کمیسونی را مرکب از هشت عضو بریاست سیدشمس الدین مجروح وزیر عدلیه جهت تهیه ی مسوده ی قانون اساسی اعلان کرد. پروسه ی تسوید قانون اساسی جدید کمتر از یکسال طول کشید و سرانجام قانون مذکور از سوی لویه جرگه ی که بمنظور تصویب آن تدویر یافته بود در یازدهم می 1965 به تصویب رسید. قانون اساسی جدید که نسبت به گذشته و حتی در مقایسه با سالهای بعدی تحولات سیاسی و تغیر نظام ها، دموکراتیک ترین قانون اساسی در افغانستان محسوب می شد راه را به رشد و انکشاف بیشتر معارف هموار کرد. در ماده ی سی و چهارم قانون اساسی که به امور معارف اختصاص داشت آمده بود: «تعلیم حق تمام افراد افغانستان است و به صورت مجانی از طرف دولت به اتباع افغانستان فراهم می شود. هدف دولت در این ساحه رسیدن به مرحله ی است که در آن تسهیلات مناسب تعلیم و تربیه برای همه افراد افغانستان مطابق به احکام قانون فراهم گردد. دولت مکلف است برای تعلیم متوازن معارف در تمام افغانستان پروگرام مؤثری وضع و تطبیق نماید. رهنمونی و نظارت تعلیم و تربیه وظیفه ی دولت است. تعلیمات ابتدایی برای تمام اطفال در نقاطی که وسایل آن از طرف دولت تهیه شده حتمی است.

تأسیس و اداره ی تعلیمات عالی و عمومی تنها حق و وظیفه ی دولت است. در خارج این ساحه اتباع افغانستان حق دارند مکاتب اختصاصی و سواد آموزی تأسیس نمایند. شروط تأسیس نصاب تعلیم و شرایط تحصیل در چنین مکاتب توسط قانون تنظیم میگردد. حکومت می تواند مطابق به احکام قانون به اشخاص خارجی اجازه ی تأسیس مکاتب خصوصی بدهد. از این مکاتب تنها اشخاص خارجی می توانند استفاده کنند.» (94)

پس از تنفیذ قانون اساسی جدید، قانون معارف تدوین و تنظیم گردید که سیاست معارف کشور بر مبنای آن قانون در سالهای بعدی شکل گرفت. اهداف اساسی قانون معارف در یازده ماده بدینگونه توضیح یافته بود:

« ماده ی اول:- مطابق ماده ی 34 قانون اساسی، تعلیم و تربیه حق مشروع هر تبعه ی افغانستان بوده بصورت مجانی مهیا میگردد. دولت مسئول نظارت و رهنمایی فعالیت های تعلیمی میباشد. هدف دولت این است تا امکانات مناسب تعلیمی را برای افراد مطابق به استعداد و لیاقت شان در مؤسسات تعلیمات ابتدایی، مراکز سواد آموزی، مؤسسات تعلیمات مسلکی، ثانوی و عالی و مراکز تحقیقات علمی و فعالیت های فرهنگی فراهم سازد.

ماده ی دوم:- اهداف اساسی تمام فعالیت های تعلیمی و تربیوی و فعالیت های فرهنگی دولت انکشاف استعداد های جسمانی، روحی و معنوی افراد و تقویه ی احساس وطن پرستی و بشری، وفاداری به سلطنت، تزیق و تلقین نمودن

احساس مسئولیت فردی و اجتماعی برای پیشرفت و ارتقای کشور، صلح و سلام در دنیا و تقویه ی همکاری بین المللی بوده است.

ماده ی سوم:- فراهم نمودن زمینه ی تعلیم و تربیه بدون در نظر داشت جنس، نژاد، مذهب، وضع اقتصادی و اجتماعی افراد.

ماده ی چهارم:- تعلیمات ابتدایی برای تمام پسران و دختران سنین (7 تا 14) حتمی و اجباری است.

ماده ی پنجم:- فراهم نمودن تعلیمات ثانوی و مسلکی تنها وظیفه و حق ویژه ی دولت است. تا جائیکه امکانات دولت اجازه بدهد، به اکثریت جوانان مطابق به استعداد شان تهیه می شود.

ماده ی ششم:- دولت وسایل تعلیمات عالی را باید به کسانی فراهم نماید که صفات مناسبی فردی و تدریسی از خود نشان بدهند.

ماده ی هفتم:- وسایل تعلیمات اساسی مجانی تا جائیکه ممکن است برای بیسوادان کلان سال و جوانان بالاتر از سن شمول مکتب تهیه می شود.

ماده ی هشتم:- اساسات دین مبین اسلام باید در ساحه ی تعلیمات ابتدایی و ثانوی به شاگردان تدریس شود. البته شاگردان غیرمسلمان با درخواست اولیای شان از این امر مستثنی اند.

ماده ی نهم:- خارج از ساحات تعلیمات عالی، ثانوی و مسلکی که مسئولیت و وظیفه ی دولت است، افراد خصوصی افغان حق دارند که کورسهای سواد آموزی و کورس های اختصاصی دیگر را مطابق به قانون تأسیس نمایند.

ماده ی دهم:- زبان تدریس در مناطقیکه اکثریت مردم پشتو زبان باشند، پشتو و در ساحاتیکه بیشتر مردم دری زبان باشند، دری است.

ماده ی یازدهم:- دولت به اتباع خارجی اجازه میدهد که مکاتب خصوصی مطابق به قانون و مقررات کشور تأسیس نمایند.» (95)

اجباری بودن دوران ابتدایی مکتب برای دختران و پسران از سن 7 تا 14 سالگی، ایجاد و رعایت اصل توازن و تعادل در انکشاف معارف در کشور از مهم ترین نکات اساسی نهفته در قانون اساسی جدید بود. قانون معارف که بر مبنای این قانون اساسی تدوین گردید از لحاظ محتوا و شکل ظاهری آن پیشرفته ترین قانون تا آن زمان در عرصه ی معارف بود که زمینه را از لحاظ قانونی و نظری برای رشد همگانی و متوازن تعلیم و تربیه مساعد میکرد.

2- تعلیمات ابتدایی در دهه ی دموکراسی:

در سال 1964 که قانون اساسی جدید تدوین و تصویب یافت، یک هیأت متخصصین یونسکو برنامه ی انکشاف دراز مدت معارف افغانستان را مطالعه و بررسی کرد. افغانستان قبلاً (1948) به عضویت این سازمان مهم بین المللی در عرصه ی آموزش و تربیت در آمده بود. هیأت یونسکو پس از این ارزیابی فیصدی شمولیت اطفال در دوران ابتدایی مکتب را تا سال 1980 در افغانستان حد اقل 37 درصد و حد اکثر پنجاه درصد پیش بینی کردند. این در حالی بود که کنفرانس یونسکو منعقد شده ی کراچی در سال 1960 به ممالک آسیایی عضو توصیه بعمل آورده بود تا سال 1980 زمینه و شرایط تعلیمات اجباری و ابتدایی هفت ساله را برای تمام اطفال آماده بسازند. اما سپس در سال 1962 در کنفرانس توکیو این پلان مورد تجدید نظر قرار گرفت. برخی از ممالک به شمول افغانستان تطبیق فیصله ی کراچی را غیر عملی تلقی کردند. این نظریه در ارزیابی هیئات یونسکو در سال 1964 نیز مورد تأیید قرار گرفت. هرچند که قانون اساسی جدید افغانستان تعلیمات ابتدایی را برای پسران و دختران واجد سن مکتب اجباری ساخت، اما در طول دهه ی شصت و

هفتاد میلادی تنها 36 درصد اطفال توانستند وارد دوران ابتدایی مکتب شوند. البته در اواخر دهه ی هفتاد که حزب دموکراتیک خلق حاکمیت در کشور را بدست گرفت و سپس افغانستان مورد تجاوز و اشغال نظامی اتحاد شوروی واقع شد، فیصدی شمولیت اطفال به مکتب علی رغم افزایش نفوس سیر نزولی پیمود. بر مبنای گزارش وزارت معارف افغانستان در سال 1967، آخرین سال دومین پلان پنج ساله ی انکشافی: «تعداد مجموع شاگردان دوره ی ابتدایی به 444237 تن می رسید که از آنجمله 39,9 فیصد در مکاتب پشتو زبان و 60,1 فیصد در مکاتب فارسی زبان بود. تعلیمات نسوان 5,3 فیصد مکاتب پشتو زبان و 20 فیصد در مکاتب دری زبان. در حالیکه فیصدی شاگردان انات در مملکت 14,1 بود.

تعلیمات ابتدایی در ولایات باساس لسان تدریس
تعداد شاگردان 1967

ولایات	پشتو زبان		زبان دری		مجموعه	
	ذکور	انات	ذکور	انات	ذکور	انات
بلخ	2,031	-	15,742	3,815	17,773	3,815
سمنگان	159	-	5,972	747	6,131	747
جوزجان	2,238	235	10,402	1,333	12,640	1,568
فاریاب	2,824	-	10,864	4,431	13,688	4,431
قندز	-	-	595,10	1,547	10,595	1,547
بغلان	3,100	-	8,415	1,326	11,515	1,326
تخار	-	-	11,514	778	11,514	778
بدخشان	-	-	12,638	1,198	12,638	1,198
هرات	-	-	18,182	4,207	18,182	4,207
بادغیس	1,111	120	3,106	328	4,217	448
فراه	4,585	-	4,834	1,218	9,419	1,218
غور	-	-	7,020	953	7,020	953
کابل	8,739	1,088	47,229	21,722	55,967	22,810
پروان	633	-	11,536	1,594	12,166	1,594
کاپیسا	1,419	-	9,653	2,131	11,072	2,139
بامیان	-	-	5,400	585	5,400	585
لوگر	7,227	125	813	116	8,040	241
وردک	7,603	49	1,338	49	8,941	98
ننگرهار	26,081	1,989	-	-	26,281	1,989
لغمان	11,158	825	-	-	11,158	825
کنر	9,739	443	-	-	9,739	443
پکتیا	25,439	466	-	-	25,439	466
غزنی	7,896	390	5,552	878	13,448	1,268
قندهار	15,731	2,142	-	-	15,731	2,142
هلمند	16,126	794	-	-	16,126	794
زابل	3,556	186	-	-	3,556	186
ارزگان	6,207	255	2,189	30	8,396	285
نیمروز	178	-	4,476	780	4,654	780
دیگر	3,696	296	6,378	3,898	10,074	4,194

62,715	381,523	53,312	213,847	9,403	167,676	مجموع
--------	---------	--------	---------	-------	---------	-------

نوت: "دیگر" عبارت از مکاتب مربوط انکشاف دهات است. «(96)
 تعلیمات ابتدایی در طول سالهای دهه ی دموکراسی و تا سال 1975 که نظام سلطنتی جایش را به نظام جمهوری داده بود، در چارچوب مکاتب ابتدایی اساسی که شامل یک دوره ی شش ساله می شد، تنظیم یافته بود. مکاتب دهاتی و تعلیم در مساجد که بگونه ی سنتی وجود داشت زمینه ساز ورود شاگردان به دوران ابتدایی محسوب می گردید. مکاتب دهاتی معمولاً در آن روستا های دور دست و کم جمعیت تأسیس میافت که در فاصله ی پنج کیلو متری مکاتب ابتدایی اساسی قرار داشتند. در قریه های که اطفال بگونه ی سنتی در مساجد تعلیم می دیدند پس از سپری کردن امتحان سویه می توانستند به صنوف بالاتر دوران ابتدایی وارد شوند.

تعداد مکاتب و شمار پسران و دختران در مکاتب دهاتی و ابتدایی ولایات مختلف کشور پس از اتمام دو پلان پنج ساله ی انکشافی اول و دوم در سال های 1968 و 1969 (1347 و 1348 خورشیدی) بر مبنای احصائیه ی معارف به شرح زیر بیان می شود:

«ولایت کابل دارای 22 باب مکتب دهاتی پسران با 2,772 شاگرد، 60 باب مکتب دهاتی دختران با 896 شاگرد، 72 باب مکتب ابتدایی پسران با 57,564 شاگرد و 31 باب مکتب ابتدایی دختران با 23,868 شاگرد.
 ولایت پروان دارای 33 باب مکتب دهاتی پسران با 2,238 شاگرد، 7 باب مکتب دهاتی دختران با 373 شاگرد، 35 باب مکتب ابتدایی پسران با 11,815 شاگرد و 5 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,227 شاگرد.
 ولایت کاپیسا دارای 37 باب مکتب دهاتی پسران با 3,424 شاگرد، 16 باب مکتب دهاتی دختران با 954 شاگرد، 23 باب مکتب ابتدایی پسران با 9,180 شاگرد و 6 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,299 شاگرد.
 ولایت لغمان دارای 30 باب مکتب دهاتی پسران با 2,407 شاگرد، 8 باب مکتب دهاتی دختران با 516 شاگرد، 25 باب مکتب ابتدایی پسران با 9213 شاگرد و 5 باب مکتب انانث دختران با 540 شاگرد.
 ولایت لوگر دارای 9 باب مکتب دهاتی پسران با 696 شاگرد، 2 باب مکتب دهاتی دختران با 157 شاگرد، 21 باب مکتب ابتدایی پسران با 8,682 شاگرد و یک باب مکتب ابتدایی دختران با 127 شاگرد.
 ولایت وردگ دارای 32 باب مکتب دهاتی پسران با 2,451 شاگرد، 29 باب مکتب ابتدایی پسران با 7,650 شاگرد و یک باب مکتب ابتدایی دختران با 87 شاگرد.
 ولایت پکتیا دارای 75 باب مکتب دهاتی پسران با 2,879 شاگرد، 2 باب مکتب دهاتی دختران با 77 شاگرد، 63 باب مکتب ابتدایی پسران با 24,630 شاگرد و دو باب مکتب ابتدایی دختران با 379 شاگرد.
 ولایت ننگرهار دارای 37 باب مکتب دهاتی پسران با 2,931 شاگرد، 15 باب مکتب دهاتی دختران با 943 شاگرد، 54 باب مکتب ابتدایی پسران با 25,564 شاگرد و 5 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,580 شاگرد.
 ولایت کنرها دارای 32 باب مکتب دهاتی پسران با 2,750 شاگرد، 5 باب مکتب دهاتی دختران با 175 شاگرد، 28 باب مکتب ابتدایی پسران با 9,190 شاگرد و 4 باب مکتب ابتدایی دختران با 443 شاگرد.
 ولایت بدخشان دارای 78 باب مکتب دهاتی پسران با 5,743 شاگرد، 8 باب مکتب دهاتی انانث با 627 شاگرد، 33 باب مکتب ابتدایی پسران با 9,471 شاگرد و 4 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,053 شاگرد.

ولایت تخار دارای 51 باب مکتب دهاتی پسران با 3,304 شاگرد، 4 باب مکتب دهاتی دختران با 201 شاگرد، 26 باب مکتب ابتدایی پسران با 7,635 شاگرد و 3 باب مکتب ابتدایی اناث با 618 شاگرد.

ولایت قندز دارای 46 باب مکتب دهاتی پسران با 4,418 تن شاگرد، 5 باب مکتب دهاتی اناث با 328 تن شاگرد، 23 باب مکتب ابتدایی پسران با 8,717 شاگرد و 14 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,643 شاگرد.

ولایت بغلان دارای 45 باب مکتب دهاتی پسران با 3,770 شاگرد، 6 باب مکتب دهاتی دختران با 410 شاگرد، 38 باب مکتب ابتدایی پسران با 12,379 شاگرد و 3 باب مکتب ابتدایی دختران با 1546 شاگرد.

ولایت سمنگان دارای 34 باب مکتب دهاتی پسران با 1,797 شاگرد، دو باب مکتب دهاتی دختران با 89 شاگرد، 16 باب مکتب ابتدایی پسران با 4,380 شاگرد و 3 باب مکتب ابتدایی دختران با 713 شاگرد.

ولایت بلخ دارای 104 باب مکتب دهاتی پسران با 5,666 شاگرد، 13 باب مکتب دهاتی دختران با 586 شاگرد، 31 باب مکتب ابتدایی پسران با 12,000 شاگرد و 8 باب مکتب ابتدایی دختران با 3,352 شاگرد.

ولایت جوزجان دارای 62 باب مکتب دهاتی پسران با 5,207 شاگرد، 4 باب مکتب دهاتی اناث با 282 شاگرد، 23 باب مکتب ابتدایی پسران با 8,018 شاگرد و 4 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,374 شاگرد.

ولایت فاریاب دارای 66 باب مکتب دهاتی پسران با 4,523 شاگرد، 25 باب مکتب دهاتی اناث با 1,650 شاگرد، 28 باب مکتب ابتدایی پسران با 12,544 شاگرد و 9 باب مکتب ابتدایی دختران با 3,158 شاگرد.

ولایت بادغیس دارای 21 باب مکتب دهاتی پسران با 1,360 شاگرد، 2 باب مکتب دهاتی دختران با 142 شاگرد، 18 باب مکتب ابتدایی پسران با 3,747 شاگرد و یک باب مکتب اناث با 300 شاگرد.

ولایت بامیان دارای 36 باب مکتب دهاتی پسران با 1,333 شاگرد، 8 باب مکتب دهاتی دختران با 473 شاگرد، 26 باب مکتب ابتدایی پسران با 5,304 شاگرد و یک باب مکتب ابتدایی دختران با 153 شاگرد.

ولایت غورداری 62 باب مکتب دهاتی پسران با 4,279 شاگرد، 6 باب مکتب دهاتی دختران با 275 شاگرد، 27 باب مکتب ابتدایی پسران با 4,506 شاگرد و یک باب مکتب ابتدایی دختران با 232 شاگرد.

ولایت هرات دارای 47 باب مکتب دهاتی پسران با 2,983 شاگرد، 6 باب مکتب دهاتی دختران با 325 شاگرد، 50 باب مکتب ابتدایی پسران با 17,860 شاگرد و 9 باب مکتب ابتدایی اناث با 4,265 شاگرد.

ولایت فراه دارای 38 باب مکتب دهاتی پسران با 1,650 شاگرد، 4 باب مکتب دهاتی دختران با 317 شاگرد، 27 باب مکتب ابتدایی پسران با 7,596 شاگرد و دو باب مکتب ابتدایی دختران با 529 شاگرد.

ولایت نیمروز دارای 29 باب مکتب دهاتی پسران با 1,746 شاگرد، 8 باب مکتب دهاتی دختران با 274 شاگرد، 12 باب مکتب ابتدایی پسران با 3,734 شاگرد و 4 باب مکتب ابتدایی دختران با 607 شاگرد.

ولایت زابل دارای 36 باب مکتب دهاتی پسران با 2,383 شاگرد، 15 باب مکتب ابتدایی پسران با 2,796 شاگرد و یک باب مکتب اناث با 211 شاگرد.

ولایت هلمند دارای 51 باب مکتب دهاتی پسران با 3,635 شاگرد، 3 باب مکتب دهاتی دختران، 41 باب مکتب ابتدایی پسران با 11,377 شاگرد و دو باب مکتب ابتدایی دختران با 565 شاگرد.

ولایت ارزگان دارای 50 مکتب دهاتی پسران با 4,128 شاگرد، 2 مکتب دهاتی دختران با 109 شاگرد، 27 مکتب ابتدایی پسران با 6,832 شاگرد و یک باب مکتب ابتدایی دختران با 207 شاگرد.

ولایت قندهار دارای 75 باب مکتب دهاتی پسران با 3,170 شاگرد، دو باب مکتب دهاتی دختران با 40 شاگرد، 43 باب مکتب ابتدایی پسران با 13,372 شاگرد و 5 باب مکتب ابتدایی دختران با 2,263 شاگرد.

ولایت غزنی دارای 62 باب مکتب دهاتی پسران با 5,288 شاگرد، 5 باب مکتب دهاتی دختران دارای 238 شاگرد، 51 باب مکتب ابتدایی پسران با 11,144 شاگرد و 6 باب مکتب ابتدایی دختران با 1,207 شاگرد.» (97)

اهداف تعلیمات ابتدایی تا نیمه ی دوم دهه ی هفتاد بلانغیرماند. نکات مهم این اهداف در راستای تعلیمات ابتدایی برای اطفال و شاگردان دوران ابتدایی عبارت بود از:

«نائل شدن به سواد و معلومات ضروری حیاتی.

تقویت صحت و سلامت جسمانی، روحی و معنوی شاگردان.

پرورش یک شخصیت اجتماعی مطلوب.

احراز قابلیت غرض اشتراک مؤثر در حیات فامیلی، مکتب، جمعیت و ملت.

پرورش شاگردان بمنظور پیروی از اساسات دین مبین اسلام.

تربیه ی شاگردان بمنظور وفاداری به نظام شاهی مشروطه و سائر عنعنات مثبت افغانی ملی و بشری.» (98)

در دهه ی دموکراسی مکاتب ابتدایی در کشور بر مبنای پلان های انکشافی توسعه یافت. آغاز دهه ی دموکراسی همزمان با آغاز دومین سال پلان دوم پنج ساله ی انکشافی بود که توسعه ی معارف بخشی از این پلان را در بر میگرفت. رشد تعلیمات ابتدایی در دهه ی دموکراسی یک ازدیاد دوبرابر را نشان میدهد. این ازدیاد را می توان در جدول زیر مطالعه کرد:

سال	تعداد مکتب ابتدایی	تعداد معلم	شاگردان پسر	شاگردان دختر	مجموع
1960	1,113	5,054	155,719	19,939	175,658
1965	1,878	7,124	303,739	54,298	358,037
1970	3,020	13,116	464,542	76,143	540,685
1975	3,371	18,553	668,773	76,143	784,568

(99)

علی رغم ازدیاد مکاتب دوران ابتدایی و افزایش شمار شاگردان تا پایان دهه ی دموکراسی در این مکاتب، تنها 25 درصد اطفال واجد سن شمولیت به مکتب تا سال 1975 شامل مکتب گردیدند.

2- تعلیمات ثانوی و مسلکی در دهه ی دموکراسی:

باکنار رفتن سردار محمداود از صدارت در سال 1963 که دهه ی دموکراسی آغاز یافت، یکسال از دومین پلان پنج ساله ی انکشافی سپری می گردید. در این پلان از 1962 تا 1967 به توسعه ی معارف در دوره ی ثانوی مکتب و همچنان توسعه ی تعلیمات عالی و مسلکی اهمیت داده شد. سپس در طول سالهای دهه ی دموکراسی رشد تعلیمات ثانوی علی رغم کمبود هایی چون عدم توازن و تعادل منطقی در هردو عرصه ی کیفیت و کمیت ادامه پیدا کرد. این تداوم علاوه از پلانگذاری در واقع بازتاب دهنده ی تحولات اجتماعی و سیاسی ناشی از تصویب قانون اساسی جدید، تشکیل پارلمان منتخب و شکل گیری تفکیک قوای ثلاثه بود.

وکیلان مردم در شورای ملی حکومت را تحت فشار گذاشتند تا انکشاف و تعمیم تعلیمات ثانوی را در پهلوی تعلیمات ابتدایی مورد توجه قرار بدهد.

در سال 1963 آخرین سال صدارت محمد داود ونخستین سال دهه ی دموکراسی، افغانستان در شهر کابل و ولایات دارای 92 باب متوسطه ی پسران، 19 باب لیسه ی پسران، دو باب لیسه ی دارای خوابگاه برای پسران در پایتخت و هشت باب مکاتب ثانوی دارای لیلیه یا خوابگاه در ولایات بود. سپس تا پایان پلان پنج ساله ی دوم انکشافی به شمار مکاتب دوره ی ثانوی و مسلکی در کشور افزوده شد. تا سال 1968 مکاتب دوران ثانوی اعم از متوسطه و لیسه در بسیاری از ولایات تأسیس یافت. تا اواخر دهه ی شصت میلادی تمام ولایات افغانستان صاحب مکاتب لیسه گردیدند. هرچند که تشکیل مکاتب لیسه در ولایات از لحاظ کمیت و کیفیت فاقد توازن و تعادل بود. در گزارش وزارت معارف تعداد مکاتب متوسطه، لیسه و مکاتب مسلکی پسران و دختران در پایتخت و ولایات و شمار شاگردان پسر و دختر در این مکاتب پس از اتمام دو پلان پنج ساله ی انکشافی اول و دوم در سال های 1968 و 1969 (1347 و 1348 خورشیدی) به شرح زیر ارائه می شود:

«ولایت کابل دارای 22 باب مکتب متوسطه ی پسران با 15,670 شاگرد، 8 باب مکتب متوسطه ی دختران با 6,191 شاگرد، 11 باب لیسه ی پسران با 6,005 شاگرد، پنج باب لیسه ی دختران با 2,293 شاگرد، 13 باب مکتب مسلکی پسران با 6,179 شاگرد و یک باب مکتب مسلکی دختران با 574 شاگرد.

ولایت وردگ دارای ده باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,573 شاگرد و یک باب لیسه ی پسران با 149 شاگرد.

ولایت لوگر دارای هفت باب مکتب متوسطه ی پسران با 2,105 شاگرد و یک باب لیسه ی پسران با 293 شاگرد.

ولایت غزنی دارای 15 باب متوسطه ی پسران با 1,945 شاگرد، دو باب مکتب متوسطه ی دختران با 141 شاگرد، 4 باب لیسه ی پسران با 377 شاگرد. یک باب لیسه ی دختران با 37 شاگرد.

ولایت غور دارای 4 باب مکتب متوسطه ی پسران با 419 شاگرد و یک باب لیسه ی پسران با 30 تن شاگرد.

ولایت بامیان دارای 5 باب مکتب متوسطه ی پسران با 421 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 78 شاگرد و یک باب مکتب مسلکی پسران با 87 شاگرد.

ولایت ارزگان دارای 6 باب مکتب متوسطه ی پسران با 429 شاگرد و یکی باب لیسه ی پسران با 25 شاگرد.

ولایت زابل دارای 3 باب مکتب متوسطه ی پسران با 219 شاگرد، یک باب لیسه ی ذکور با 17 شاگرد.

ولایت قندهار دارای 9 باب متوسطه ی پسران با 2,278 شاگرد، 2 باب متوسطه ی دختران با 77 شاگرد، 2 باب لیسه ی پسران با 538 شاگرد، یک باب لیسه ی دختران با 107 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی پسران با 937 شاگرد.

ولایت هلمند دارای 8 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,127 شاگرد، یکی باب مکتب متوسطه ی دختران با 33 شاگرد، 2 باب لیسه ی ذکور با 114 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی پسران با 268 شاگرد.

ولایت نیمروز دارای 3 باب مکتب متوسطه ی پسران با 517 شاگرد و یک باب لیسه ی ذکور با 147 شاگرد.

ولایت فراه دارای 6 باب مکتب متوسطه ی پسران با 869 شاگرد، یک باب متوسطه ی دختران با 124 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 124 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی پسران با 164 شاگرد.

ولایت هرات دارای 7 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,976 شاگرد، 2 باب مکتب متوسطه ی دختران با 585 شاگرد، 2 باب لیسه ی پسران با 521 شاگرد، یک باب لیسه ی دختران با 202 شاگرد و 4 باب مکتب مسلکی با 1,423 شاگرد.

ولایت بادغیس دارای 3 باب مکتب متوسطه ی پسران با 258 شاگرد، یک باب متوسطه ی پسران با 33 شاگرد و یک باب لیسه ی پسران با 52 شاگرد.

ولایت فاریاب دارای 7 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,419 شاگرد، دو باب متوسطه ی دختران با 296 شاگرد، دو باب لیسه ی پسران با 333 شاگرد، یک باب لیسه ی دختران با 13 شاگرد و 4 باب مکتب مسلکی پسران با 164 شاگرد.

ولایت جوزجان دارای 6 باب مکتب متوسطه ی پسران با 711 شاگرد، یک باب مکتب متوسطه ی دختران با 77 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 63 شاگرد و یک باب مکتب مسلکی پسران با 68 شاگرد.

ولایت بلخ دارای 7 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,615 شاگرد، 3 باب مکتب متوسطه ی دختران با 748 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 482 شاگرد، یک باب لیسه ی دختران با 172 شاگرد، 4 باب مکتب مسلکی مردان با 1,397 شاگرد و یک باب مکتب مسلکی دختران با 46 شاگرد.

ولایت سمنگان دارای 4 باب متوسطه ی پسران با 492 شاگرد، 2 باب متوسطه ی دختران با 116 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 93 شاگرد و یک باب مکتب مسلکی با 40 تن شاگرد.

ولایت بغلان دارای 11 باب متوسطه ی پسران با 1,442 شاگرد، 2 باب متوسطه ی دختران با 208 شاگرد، یک باب لیسه ی پسران با 98 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی با 466 شاگرد.

ولایت قندز دارای 9 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,342 شاگرد، 3 باب مکتب متوسطه ی دختران با 256 شاگرد، 2 باب لیسه ی پسران با 311 شاگرد، 1 باب لیسه ی دختران با 71 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی با 423 شاگرد.

ولایت تخار دارای 8 باب متوسطه ی پسران با 853 شاگرد، 1 باب مکتب متوسطه ی دختران با 14 شاگرد، 2 باب لیسه ی پسران با 194 شاگرد، 1 باب لیسه ی دختران با 4 شاگرد و 1 باب مکتب مسلکی با 42 شاگرد.

ولایت بدخشان دارای 8 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,174 شاگرد، 1 باب متوسطه ی دختران با 78 شاگرد، 1 باب لیسه ی پسران با 124 شاگرد و 1 باب مکتب مسلکی با 79 شاگرد.

ولایت کنرها دارای 15 باب متوسطه ی پسران با 1,784 شاگرد و 2 باب لیسه ی پسران با 228 شاگرد.

ولایت لغمان دارای 4 باب مکتب متوسطه ی پسران با 164 شاگرد، 1 باب مکتب متوسطه ی دختران با 119 شاگرد، 1 باب لیسه ی پسران با 655 شاگرد و 1 باب مکتب مسلکی با 92 شاگرد.

ولایت کاپیسا دارای 7 باب مکتب متوسطه ی پسران با 1,846 شاگرد، 2 باب مکتب متوسطه ی دختران با 169 شاگرد و 1 باب مکتب مسلکی پسران با 75 شاگرد.

ولایت پروان دارای 12 باب مکتب متوسطه ی پسران با 3,089 شاگرد، 1 باب مکتب متوسطه ی دختران با 135 شاگرد، 3 باب لیسه ی پسران با 677 شاگرد، 1 باب لیسه ی دختران با 30 شاگرد و 2 باب مکتب مسلکی مردان با 357 شاگرد.

ولایت ننگرهار دارای 13 باب مکتب متوسطه ی پسران با 4,793 شاگرد، 1 باب متوسطه ی دختران با 177 شاگرد، 5 باب لیسه ی پسران با 1,157 شاگرد، 1 باب لیسه ی دختران با 68 شاگرد و 3 باب مکتب مسلکی پسران با 293 شاگرد.

و ولایت پکتیا دارای 18 باب مکتب متوسطه ی پسران با 3,378 شاگرد، 2 باب مکتب متوسطه ی دختران با 44 شاگرد، 5 باب لیسه ی پسران با 871 شاگرد و 4 باب مکتب مسلکی با 760 شاگرد.» (100)

بسیاری از مکاتب مسلکی در ولایات شامل مدارس دینی بودند. پس از مدارس دینی مکاتب زراعت و میخانیکی تعداد بیشتر مکاتب مسلکی را تشکیل می دادند. تا پایان دهه ی شصت میلادی در سال 1970 تمام ولایات افغانستان دارای مکاتب لیسه گردیدند. توسعه ی سالانه ی تعلیمات ثانوی در سالهای 1960 و 1970 متجاوز از بیست فیصد بود. جدول زیر انکشاف تعلیمات دوره ی ثانوی را طی هر پنج سال از 1960 تا 1970 نشان میدهد:

سال	تعداد مکاتب (لیسه)	تعداد معلمین	تعداد شاگردان ذکور	تعداد شاگردان اناث	مجموعه	ER%
1960	52 (28)	650	13,590	3,060	16,650	
1965	200	1,197	27,530	6,450	33,980	2
1970	542 (133)	4,248	92,850	14,750	107,600	5

ER% - نسبت شمول شاگردان (101)

در اواخر صدارت سردار محمدداود و سالهای دهه ی دموکراسی مکاتب ثانوی در کشور توسعه یافت. اما این توسعه از یکسو در هردو عرصه ی کمیت و کیفیت توازن و تعادل را در سطح ولایات و مناطق مختلف کشور بر نمی تافت و از سوی دیگر این یک توسعه ی نسبی محسوب می شد. عدم سیاست متوازن و متعادل منطقوی در توسعه ی معارف از محل و موقعیت مکاتب ثانوی در طول دهه ی شصت و هفتاد قابل مشاهده است. البته در دهه ی شصت و سپس دهه ی هفتاد میلادی تلاش گردید تا با تشکیل مکاتب لیسه در ولایات کشور، توسعه ی معارف از لحاظ منطقوی متعادل و متوازن شود. علی رغم این مساعی، توسعه و تعمیم معارف در سراسر کشور فاقد توازن و تعادل بود. در جدول زیر این عدم توازن را در سالهای 1960 و 1970 در شمار لیسه های ولایات پس از تحقق دوپلان انکشافی پنج ساله می توان ملاحظه کرد. هرچند که در سال 1970 تغییرات در جهت تعادل منطقوی انکشاف معارف ایجاد شد و تمام ولایات کشور صاحب مکاتب لیسه گردیدند.

نام ولایات	تعداد لیسه در سال 1960	تعداد لیسه در سال 1970
بلخ	2	6
سمنگان	ندارد	3
جوزجان	ندارد	3
فاریاب	ندارد	6
قندز	1	5
بغلان	1	5
تخار	ندارد	3
بدخشان	ندارد	2
هرات	3	5
بادغیس	ندارد	1
فراه	ندارد	2

غور	ندارد	2
کابل	11	20
پروان	1	7
کاپیسا	ندارد	4
بامیان	ندارد	3
لوگر	ندارد	3
وردک	ندارد	3
ننګرهار	2	8
لغمان	1	3
کنر	ندارد	5
پکتیا	1	8
غزنی	1	7
قندهار	3	8
هلمند	1	5
زابل	ندارد	2
ارزگان	ندارد	2
نیمروز	ندارد	2

(102)

تعلیمات مسلکی و تخنیکي در دهه ی دموکراسی نیز انکشاف یافت. ریاست تدریسات مسلکی وزارت معارف در سال 1947 بمنظور تدوین و تنظیم برنامه و نصاب تعلیمی مکاتب تخنیکي و مسلکی ایجاد شد. در حالیکه مکاتب مسلکی در دوره ی سلطنت امان الله خان در کابل پایتخت کشور تأسیس گردیده بود، تشکیل مکاتب مسلکی در ولایات و رشد تعلیمات مسلکی با نخستین پلان انکشافی پنج ساله ی اول در 1956 آغاز یافت. سپس در دومین پلان انکشافی و در دهه ی دموکراسی بر مبنای نیاز به افراد ماهر و متخصص در عرصه های مختلف اقتصادی، توسعه ی مکاتب مسلکی و تخنیکي سرعت و گسترش بیشتر یافت. مکتب اداره ی عامه در کابل در سال 1966، مکتب تخنیکم مزار در سال 1971 و مکتب تخنیکم کابل در سال 1972 تأسیس گردیدند. تعداد مکاتب مسلکی در سال 1950 به 4 باب می رسید که در آن 1,880 شاگرد از سوی یکصد معلم آموزش می دیدند. سپس تعداد این مکاتب در سال 1960 به 11 باب و در سال 1970 به 15 باب بالا رفت. تعداد شاگردان مکاتب مسلکی در سال 1960 از 2,190 تن به 4,970 تن در سال 1970 ازدیاد یافت. همچنان تعداد معلمین مکاتب مسلکی در فاصله ی یک دهه از 130 تن به 432 تن در سال 1970 رسید. (103)

علاوه بر وزارت معارف افغانستان که متصدی اصلی مدیریت و رهبری تعلیمات مسلکی و تخنیکي بود، برخی از وزارت خانه ها و ادارات دیگر چون وزارت صنایع، مخابرات، فواید عامه، صحت عامه، ریاست هوانوردی، ریاست انکشاف وادی هلمند و مؤسسه ی نسوان دارای مراکز تعلیم و تربیه ی تخنیکي و مسلکی کارمندان مورد نیاز در داخل ادارات خود بودند.

3- تربیه ی معلم در دهه ی دموکراسی:

در حالیکه معلم زیر بنا و محرک اصلی چرخ رشد و توسعه ی معارف محسوب می شود اما معارف افغانستان در طول سالهای ظهور و انکشاف خود پیوسته با معضل کمبود معلم در هردو عرصه ی کمیت و کیفیت روبرو بوده است. توجه به این حقیقت که اکنون پس از یک قرن تاریخ حیات معارف عصری در افغانستان هشتاد

درصد معلمین معارف غیر مسلکی هستند، عمق این معضل را بر مینماید. و این در حالیست که معارف به هزاران معلم دیگر برای تعلیم و آموزش اطفال واجد سن مکتب در کشور نیاز دارد.

تربیه ی معلم از نخستین زمان شکل گیری معارف عصری در سلطنت امیر حبیب الله خان مورد توجه قرار گرفت. امیر مذکور نخستین دارالمعلمین را در پایتخت کشور در سال 1912 تاسیس کرد. سپس به تربیه ی معلم در پادشاهی امان الله خان توجه بیشتر شد. پس از زوال سلطنت امان الله خان و ایجاد رکود در پیشرفت معارف، تربیه ی معلم در دهه ی پنجاه میلادی به عنوان یک نیاز اساسی جهت رشد و توسعه ی معارف عصری مورد توجه دولت قرار گرفت. در سال 1955 مؤسسه ی تعلیم و تربیه ایجاد شد. یکسال بعد که نخستین پلان پنج ساله ی انکشافی آغاز گردید، میزان ظرفیت دارالمعلمین کابل بالا رفت و مراکز تربیه ی معلم در ولایات ننگرهار، قندهار و هرات توسعه یافت. سپس سیر انکشاف مؤسسات تربیه ی معلم در دهه ی شصت و در سالهای دهه ی دموکراسی ادامه پیدا کرد. در نیمه ی دوم دهه ی شصت میلادی تربیه ی معلم با همکاری سازمان "یونسکو"، "یونیسف" و پروگرام انکشافی ملل متحد گسترش یافت. در سال 1966 دارالمعلمین ابتدایی بلخ تاسیس گردید. در سال 1967 دارالمعلمین ابتدایی چاریکار بوجود آمد. در سال 1968 دارالمعلمین های عالی در قندهار و بلخ تشکیل یافتند. در سال های 1972 دو دارالمعلمین عالی دیگر در ولایات هرات و ننگرهار بنیانگذاری شد.

یکی از اقدامات دولت در جهت افزایش شمار معلمین و تقویت شغل معلمی در دهه ی پنجاه تصویب قانون معافیت معلمین از انجام وظیفه ی سربازی در ارتش بود. بر مبنای قانون مذکور معلمین با پذیرش شش سال وظیفه ی معلمی از خدمت یک ساله یا دوساله ی اجباری در ارتش معاف می گردیدند. همچنان در تجلیل و گرامیداشت از مقام معلم و وظیفه ی معلمی، روز سوم جوزا بصورت نمادین به عنوان روز معلم تعیین شد.

در حالیکه کار تربیه ی معلم از شروع معارف عصری کشور یکی از وظایف وزارت معارف محسوب می شد، نخستین اداره ی جداگانه برای تنظیم و مدیریت امور معلمین در سال 1967 درچوکات وزارت مذکور بنام ریاست تربیه ی معلم تشکیل گردید. این اداره که در سال های بعدی انکشاف یافت وظیفه ی برنامه ریزی و سازماندهی تربیه ی معلم را برای دوره های مختلف ابتدایی و ثانوی مکاتب بدوش داشت. پروگرام تربیه ی معلمین داخل خدمت که از سال 1955 در چوکات وزارت معارف بکار آغاز کرده بود، به ریاست تربیه ی معلم مربوط شد. مراکز تربیه ی معلم داخل خدمت عمدتاً در تعطیلات زمستانی و تابستانی مکاتب در کابل و قندهار تدویر میافت. این مراکز کورس های مؤقت را برای معلمین در ایام تعطیل دایر میکردند تا مهارت و توانایی معلمین از لحاظ مسلکی تقویت شود. در سال 1962 در دومین پلان پنج ساله ی انکشافی وزارت معارف برنامه ی تربیه ی معلم را در تمام ولایات کشور رویدست گرفت. این پروگرام عاجل که بمنظور کاهش نیاز مکاتب دور دست به ویژه مکاتب ابتدایی به معلم بود، فارغان دوره ی متوسطه پس از یکسال تعلیم مسلکی در دارالمعلمین های مستعجل به عنوان معلم در مکاتب ابتدایی تربیه می شدند. از سال 1962 تا 1970 بیش از پنج هزار معلم در دارالمعلمین های مستعجل فراغت یافتند که از این میان 75 درصد آنها به مکاتب ابتدایی به حیث معلم توظیف یافتند و 25 درصد دیگرشان روانه ی دارالمعلمین های عالی گردیدند. در سالهای مذکور در این پروگرام مراکز مسعجل تربیه ی معلم در 29 ولایت کشور تاسیس یافت که از آن جمله 13 شعبه ی آن لیلیه بود. (104)

در سال 1964 دارالمعلمین عالی کابل برای تربیه ی معلمین مکاتب متوسطه و اکادمی تربیه ی معلم بمنظور تربیه ی استادان دارالمعلمین ها بوجود آمد. در دارالمعلمین عالی کابل فارغان لیسه های پسران و دختران جذب می شدند و در صنف های درسی مشترک درس می آموختند. مدت تعلیم در این دارالمعلمین ها دوسال بود. سپس آنها به حیث فارغان صنوف چهاردهم در مکاتب متوسطه به وظیفه ی معلمی می پرداختند. زمان تحصیل در اکادمی تربیه ی معلم نیز از یک تا دوسال تعیین شده بود. فارغان این اکادمی به حیث استاد در دارالمعلمین های ابتدایی مقرر می شدند. همچنان اکادمی تربیه ی معلم که در سال 1964 تأسیس گردید دارای یک دارالمعلمین ابتدایی تجربوی بود که در آن فارغان دوران متوسطه برای سه سال تعلیم و آموزش می دیدند. اکادمی تربیه ی معلم تا سال 1970 بیش از 160 نفر آموزگار به حیث آموزگاران دارالمعلمین های ابتدایی تربیه کرد. در سال 1971 تعداد افرادی که در دارالمعلمین های اساسی غرض انجام وظیفه ی معلمی در مکاتب ابتدایی تحصیل میکردند به 2,516 تن و برای مکاتب متوسطه به 808 تن می رسید. شمار دانشجویان اکادمی تربیه ی معلم در این سال 188 تن بود. (105)

تربیه ی معلمین لیسه ها در فاکولته های مختلف پوهنتون یا دانشگاه کابل صورت میگرفت. تربیه ی معلم در رشته های مختلف علوم اجتماعی، طبیعی و علوم دینی از وظایف فاکولته های ادبیات و علوم بشری، تعلیم و تربیه، ساینس و بخش تعلیمات اسلامی فاکولته ی شرعیات بود. در سال 1972 از فاکولته ی تعلیم و تربیه 124 نفر، از فاکولته ی ساینس 106 نفر، از فاکولته ی ادبیات و علوم بشری 146 تن و از فاکولته ی شرعیات 46 تن فارغ گردیدند. علی رغم انکشاف تربیه ی معلم در مراکز و مؤسسات مختلف عالی، شمار معلمین مسلکی و به خصوص معلمین دارای سوپه ی عالی تحصیلی برای دوره های مختلف مکاتب در دهه ی دموکراسی اندک بود. در سال 1970 میلادی مجموع معلمان مکاتب پسران و دختران دوران ابتدایی، ثانوی، مسلکی و مؤسسات تربیه ی معلم دارای دیپلوم دانشگاه به 770 نفر می رسید که صرف 4،2 درصد معلمان کشور را تشکیل میدادند. در این سال معلمان فارغ دارالمعلمین ها در مکاتب و دوره های مختلف آموزشی مذکور به 527 نفر می رسید که 2،5 درصد تعداد معلمان کشور محسوب می شدند. معلمان فارغ تربیه ی معلم به 3,419 تن بالغ می گردیدند که 19،2 درصد معلمان را در بر میگرفتند. معلمان که از دوران ثانوی مکاتب فارغ گردیده بودند به 3,940 تن می رسیدند که 21،9 درصد معلمان را تشکیل می دادند. معلمان دارای سوپه ی پایتتر از دوره ی ثانوی 6,673 تن بودند که 37،1 درصد و معلمان دارای تعلیمات خصوصی به تعداد 2,731 نفر 15،2 درصد معلمان را تشکیل می دادند. در سال متذکره (1970) مجموع معلمین ذکور دوره ی ابتدایی به 10,928 تن و معلمین اناث به 2,179 تن، معلمین ذکور دوره ی ثانوی به 3,601 نفر و معلمین اناث به 647 تن، معلمین ذکور مکاتب مسلکی به 347 نفر و معلمین اناث به 38 تن، معلمین ذکور مؤسسات تربیه ی معلم به 307 نفر و معلمین اناث به 13 نفر می رسید. مجموع معلمین معارف کشور در سال مذکور به 18,06 تن بالغ می گردید که معلمین مکاتب ابتدایی 73 درصد، معلمین مکاتب ثانوی 23،2 درصد، و معلمین مکاتب مسلکی 2،0 درصد و معلمین مؤسسات تربیه ی معلم به 1،8 درصد بالغ می گردید. (106)

5- دهه ی دموکراسی و تعلیمات عالی:

هسته ی اصلی تعلیمات عالی در افغانستان با تأسیس پوهنتون یا دانشگاه کابل در سال 1946 آغاز میابد. و اساس پوهنتون کابل فاکولته های طب، حقوق، ساینس

و ادبیات بود که بالترتیب در سالهای 1932، 1942، 1938 و 1944 تشکیل گردیدند. در سالهای بعد فاکولته های بیشتری در چارچوب دانشگاه کابل ایجاد شد. فاکولته ی شرعیات در سال 1951، مؤسسه ی تعلیم و تربیه در سال 1955، فاکولته ی اقتصاد در سال 1957، فاکولته های انجینیری و زراعت در سال 1958، فاکولته ی فارمسی در سال 1959 و فاکولته ی تعلیم و تربیه در سال 1962 در چارچوب پوهنتون کابل تأسیس گردیدند. فاکولته ی طب ننگرهار که بعداً به پوهنتون ننگرهار تبدیل شد، در سال 1963 بوجودآمد. انستیتوت پولتخنیک کابل که سپس بصورت دانشگاه مستقل عرض وجود کرد در سال 1967 در کابل تأسیس شد.

اداره ی پوهنتون کابل در نخستین سال ایجاد آن به وزارت معارف تعلق داشت. در حالیکه دانشگاه کابل از لحاظ اداری مربوط به وزیر معارف می شد، کارهای اداری و علمی دانشگاه را رئیس عمومی ورؤسای فاکولته ها انجام میدادند. یک شورای علمی پوهنتون درمسایل تحصیل و تدریس باهیئات رهبری پوهنتون همکاری میکردند. با تشکیل وزارت تحصیلات عالی و مسلکی در سال 1977 اداره و مدیریت پوهنتون کابل و سایر پوهنتون هاومؤسسات عالی مسلکی و تخنیکی از وزارت معارف جدا و مربوط این وزارت جدیدالتأسیس گردید. سپس در سال 1994 (1373) بر مبنای فیصله ی حکومت و توافق هردو وزارت معارف و تحصیلات عالی و مسلکی تغییرات مجدد در تنظیم و اداره ی برخی مؤسسات عالی آموزشی و مسلکی و نهاد های مربوط به آنها ایجاد شد. بر مبنای این تغییر: «42 مؤسسه ی تخنیکی-مسلکی و حرفوی با تمام تشکیلات و دارایی های منقول و غیر منقول آن از چوکات وزارت تحصیلات عالی و مسلکی به چوکات تشکیلات وزارت معارف تغییرافت. و واژه ی مسلکی از نام وزارت تحصیلات عالی حذف شد.

تمام پیداگوژی های که دارای نظام درسی لیسانس بودند باتمام تشکیلات، پرسونل و دارایی های منقول و غیرمنقول آن از وزارت معارف به تشکیلات وزارت تحصیلات عالی و مسلکی مدغم گردید.» (107)

با نگاه به شکل گیری و رشد تعلیمات عالی در افغانستان باید گفت که رشد تعلیمات عالی در کشور مانند سایر بخش های تعلیم و تربیه در دهه ی پنجاه میلادی مشمول پلانگذاری گردید. سپس انکشاف تعلیمات عالی با تطبیق دومین پلان پنج ساله ی انکشافی در دهه ی شصت و در سالهای دهه ی دموکراسی سرعت و گستردگی بیشتر یافت. پس از پلانگذاری، جذب متعلمین فارغ دوره ی ثانوی مکاتب به پوهنتون و مؤسسات عالی تحصیلی بر مبنای ضرورت و نیازمندی در عرصه های مختلف حیات جامعه و کشور تعیین شد. در سال 1966 راه شمول به پوهنتون از طریق امتحان کانکور مشخص گردید. در سال 1968 قانون پوهنتون ها تدوین یافت. بر مبنای این قانون امور و برنامه های انکشافی پوهنتون ها به یک مجمع علمی تفویض گردیدکه تحت نظر و ریاست وزیرمعارف دایر می شد. یکی از نکات مهمی که در جذب فارغان لیسه ها به پوهنتون از طریق امتحان کانکور رعایت می گردید توجه به تفاوت در سویه های تعلیمی مکاتب ثانوی ولایات بود. این امر زمینه ی مساعد تری را برای متعلمین لیسه های ولایات فراهم میکرد تا تعداد بیشتر بتوانند به پوهنتون راه یابند. فیصدی جذب محصلین به فاکولته های مختلف از روی ظرفیت فاکولته ها به سنجش گرفته می شد. در سال 1970 شش هزار دانشجو با سپری نمودن امتحان کانکور به پوهنتون کابل راه یافتند. از میان فاکولته های مختلف دانشگاه کابل بیشترین تعداد محصلین مربوط به دو فاکولته ی طب و انجینیری می گردید. در حالیکه فاکولته ی طب 24 درصد و فاکولته ی انجینیری 25 درصد را در سال مذکور جذب کردند، فاکولته ی ادبیات و علوم بشری 13 درصد، فاکولته ی اقتصاد ده درصد، فاکولته ی تعلیم و تربیه ده درصد، فاکولته ی ساینس 9

درصد و فاکولته ی شرعیات 4 درصد را از میان شش هزار محصل وارد صنوف درسی خود ساختند. جدول ذیل تقسیمات محصلان را در فاکولته های مختلف با شمار محصلان و فیصدی این شمولیت در سالهای 1967، 1971 و 1975 نشان میدهد:

فاکولته	سال 1967	فیصدی شمولیت	سال 1971	فیصدی شمولیت	سال 1975	فیصدی شمولیت
طب کابل	636	16,5%	954	15,6%	1354	15,6%
طب کابل	636	2,3	480	7,8	680	7,9
ساینس	370	9,6	518	8,5	736	8,5
انجنیری	369	9,5	517	8,4	734	8,5
پولی تخنیک	225	5,8	1040	17,0	1476	17,0
زراعت	196	5,1	314	5,1	456	5,3
اقتصاد	296	7,6	320	5,2	454	5,2
حقوق	450	11,6	320	5,2	450	5,2
ادبیات و علوم بشری	574	14,8	804	13,1	1132	13,2
شرعیات	222	5,7	266	4,3	378	4,4
تعلیم و تربیه	420	10,9	588	9,6	830	9,6
مجموعه	3865		6121		8680	

(108)

روپهمرفته تعلیمات عالی در دهه ی شصت و سپس دهه ی هفتاد در چارچوب برنامه های انکشافی دولت در مسیر توسعه قرار گرفت. در کنار پوهنتون کابل سایر مؤسسات دیگر تعلیمات عالی که در دهه ی دموکراسی تأسیس و توسعه یافت دارالمعلمین های عالی کابل، قندهار، هرات، بلخ، ننگرهار و اکادمی تربیه ی معلم بود. اکادمی مذکور تحصیلات مافوق لیسانس را ارائه میکرد. تا سال 1972 پس از به سر رسیدن دوپلان پنج ساله ی انکشافی و در حالیکه دهه ی دموکراسی به پایان خود نزدیک می شد، پوهنتون کابل دارای یازده فاکولته به شمول فاکولته ی طب ننگرهار و فاکولته ی پولی تخنیک گردید. در این سال بر مبنای گزارش وزارت معارف، پوهنتون مذکور دارای هفت هزار دانشجو و 640 نفر آموزگار داخلی بود. از میان این شمار استادان 61 تن آنان را زنان تشکیل میدادند. افزون بر این تعداد، 194 نفر استادان خارجی در فاکولته های مختلف دانشگاه کابل مصروف تدریس بودند. در سال مذکور 980 تن محصل به شرح زیر از فاکولته های مختلف پوهنتون فارغ التحصیل گردیدند:

از فاکولته ی انجنیری 61 تن، از فاکولته ی علوم یا ساینس 106 تن، از فاکولته ی زراعت 115 تن، از فاکولته ی طب 79 تن، از فاکولته ی طب ننگرهار 8 تن، از فاکولته ی اقتصاد 82 تن، از فاکولته ی پولی تخنیک 109 تن، از فاکولته ی ادبیات و علوم بشری 146 تن، از فاکولته ی شرعیات 49 تن، از فاکولته ی تعلیم و تربیه 124 تن و از فاکولته ی حقوق و علوم سیاسی 101 تن. (109)

جدول زیر رشد تعلیمات عالی را برای پسران و دختران در پوهنتون و مؤسسات عالی تحصیلی خارج از پوهنتون از سال 1960 تا 1975 در کشور نشان میدهد:

پوهنتون	مؤسسات تعلیمات عالی	همه مؤسسات تعلیمات عالی
---------	---------------------	-------------------------

سال	ذکور	اناث	ذکور	اناث	مجموع
1960	1,540	157	-	-	1,694
1965	2,603	646	202	-	3,451
1968	4,191	754	251	46	5,242
1970	5,339	876	1,358	259	7,832
1975	7,881	800	2,964	881	12,256

(110)

انکشاف تعلیمات عالی در دهه ی دموکراسی به ویژه توسعه ی پوهنتون کابل به کمک کشورهای خارجی کمک دهنده میسر گردید. در این سالها کشورهای ایالات متحده ی امریکا، آلمان و فرانسه به فاکولته های مختلف پوهنتون کمک کردند. علاوه بر آنها اتحاد شوروی نیز در رشد تعلیمات عالی سهم گرفت و فاکولته ی پولی تخنیک کابل را تحت پوشش کمک های خود قرار داد. اما این کمک ها اثرات خود را بروی برنامه و نصاب درسی و زبان تدریس در فاکولته ها وارد نکرد. فاکولته ها و مؤسسات آموزش عالی دریافت کننده ی کمک ها به نحوی از پروگرام های تعلیمی و منابع درسی کشور های کمک کننده استفاده میکردند. این امر در واقع توانایی استقلال مراکز عالی تحصیلی را در ایجاد سیستم مستقل تعلیمات عالی مبتنی بر ویژگی های اجتماعی و فرهنگی جامعه ی افغانستان تضعیف میکرد و از لحاظ فرهنگی و سیاسی تأثیرات خود را بروی آن مؤسسات میگذاشت. قلت مواد درسی و تجهیزات و کمبود کتب و منابع علمی به زبان های رسمی کشور پیوسته یکی از مشکلات جدی در مسیر توسعه ی تعلیمات عالی محسوب می شود. هرچند پوهنتون کابل در دهه ی شصت به عنوان هسته ی اصلی و محور تحصیلات عالی در افغانستان انکشاف کتب درسی را به دو زبان رسمی پشتو و دری به خصوص در علوم ساینس و تکنالوژی مورد توجه قرار داد. به نوشته ی یکی از متخصصین معارف افغانستان: «استادان افغانی تا سال 1967، 350 رقم کتاب و رهنمای معلم را در رشته های ذیل بمیان آوردند:

طب، 170، ساینس 44، حقوق و اقتصاد 96، ادبیات و علوم بشری 40 رقم. البته یک تعداد مجلات نیز از این پوهنزی ها (فاکولته ها) به نشر می رسید که بحیث مآخذ از آنها استفاده بعمل می آمد: پشتنی طبی مجله، مجله ی ساینس، ساینس و تکنالوژی زراعتی، دافتصاد حیرنی مجله، مجله ی جغرافیه، مجله ی ادب و مجله ی وژمه.» (111)

در سال 1963 کتابخانه ی مرکزی دانشگاه کابل تأسیس گردید. هرچند این کتابخانه در سالهای بعدی توسعه یافت اما 75 درصد کتب در این کتابخانه به زبان های خارجی عمدتاً زبان های اروپایی بود که بسیاری از محصلین نمی توانستند از آنها در پژوهش ها و ارتقای معلومات علمی خویش استفاده کنند. معضل انکشاف زبان تدریس و تحصیل در افغانستان که در بخش سوم مورد بحث و ارزیابی بیشتر قرار می گیرد، یکی از معضل های جدی در سالهای شکل گیری و انکشاف معارف عصری و تا اکنون شمرده می شود. پرابلم انکشاف دو زبان رسمی پشتو و دری به عنوان زبان های تعلیم و تحصیل در افغانستان از یکسو به ناتوانی های اقتصادی دولت و کشور بر میگشت و از سوی دیگر از سیاست نادرست و نامتوازن دولت ها در مورد این زبان ها ناشی می شد.

4- دهه ی دموکراسی و توازن در انکشاف معارف:

یکی از نکات مهم در بررسی تحول معارف عصری افغانستان در دهه ی دموکراسی به توازن معارف در این دوره از لحاظ منطوقی بر میگر دد. تأسیس مکاتب لیسه تا

سال 1970 در تمام ولایات و توسعه ی پوهنتون کابل و ایجاد سایر مراکز عالی تحصیلی یک گام مهم در توسعه ی معارف عصری افغانستان در عرصه ی کمیت بود. علی رغم گام های که در جهت متوازن ساختن معارف از لحاظ منطوقی در کشور پس از پلانگزارى های انكشافى در دهه ی پنجاه و شصت به خصوص در پلان پنج ساله ی سوم از 1967 تا 1973 در آخرین سالهای دهه ی دموکراسی برداشته شد، این بی موازنگی هرچند نه بگونه ی گذشته ادامه یافت. انكشاف و تعمیم معارف در دهه ی دموکراسی در ولایات مختلف افغانستان از لحاظ کمیت متوازن نبود. کثرت مکاتب ثانوی به ویژه لیسه ها و سایر مؤسسات عالی تحصیلی در پایتخت و در بعضی ولایات، این عدم تعادل را نشان میداد. امکانات و تسهیلات آموزشی یکسان در دسترس شاگردان لیسه های پایتخت و ولایات قرار نداشت. در حالیکه لیسه های پایتخت و مراکز برخی ولایات از وسایل بیشتر درسی و معلمین ورزیده برخوردار بودند بسیاری از لیسه ها در ولایات دور دست در محرومیت از این تسهیلات به سر میبردند. میرمحمدصدیق فرهنگ عضو کمیته ی تسوید قانون اساسی دهه ی دموکراسی و مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر گسترش کمی معارف را در دوره ی دموکراسی توأم با انحطاط کیفی معارف در این سالها میداند: «در بسیار موارد گسترش کمی معارف با انحطاط کیفی تعلیم و تربیت همراه بود، زیرا که وسایل تدریس از معلم گرفته تا کتاب و درسخانه نتوانست با افزایش تعداد شاگردان هم قدم گردد. این موضوع بخصوص در دوره ی وزارت معارف دکتور عبدالقیوم در کابینه ی دوم اعتمادی محسوس گردید که در کمترین مدت بیشترین تعداد مکتب را در روستاهای دور دست تأسیس کرد. شاید این اقدام بر مبنای قاعده ی تبدیل شدن کمیت به کیفیت می توانست با مرور زمان به نتیجه ی مثبت برسد، اما نقداً سطح تعلیم و تربیه را در معارف پایین آورد. علاوه بر تنزیل معیار تعلیمی، طرز گسترش معارف در دوره ی صدارت سردارمحمدداود و مشروطیت یک رشته بی موازنگی ها را بار آورد که عامل اصلی آن وارد ساختن مقاصد سیاسی در کار انكشاف معارف بود.» (112)

و اما دخیل سازی مقاصد سیاسی زمام داران در انكشاف معارف که منجر به عدم توازن در انكشاف معارف گردید، چه بود؟ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر از وارد ساختن مقاصد سیاسی دولتمداران در انكشاف معارف که به عدم تعادل در این انكشاف انجامید اینگونه تحلیل ارائه می کند: «ازنگاه تقسیم جغرافیایی تعلیمات عالی در این وقت دو راه در برابر مقامات دولتی باز بود، یکی تمرکز تمام فاکولته ها در کابل و دیگری تقسیم آن در اطراف خصوصاً در سه مرکز مهم منطقه ای قندهار، هرات و مزار شریف. حکومت راه اولی را انتخاب کرد و انگیزه ی آن در این کار علاوه بر ذوق نمایش و تظاهر، مراقبت از افکار و اعمال محصلان بود که در نظامهای پولیسی منظور عمده به حساب میروید.

درسال 1963 دومین مؤسسه ی تعلیمات عالی به شکل فاکولته ی طب ننگرهار در جلال آباد پی گذاری شد و در انتخاب محل تأسیس آن هم ملاحظات سیاسی خصوصاً مسأله ی پشتونستان دخیل بود، تا توزیع عادلانه ی تعلیم و تربیت در اطراف و اکناف کشور. چهارسال پس از آن، مؤسسه دیگرتعلیمات عالی به نام پلی تخنیک باز درکابل تأسیس شد و به این صورت بیش از نود فیصد تعلیمات عالی در پایتخت متمرکز گردید.»

مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر، همچنان انكشاف بیش از حد مکاتب لیلیه در کابل و بی موازنگی در بین نیاز مندیهای اقتصادی و برنامه ی معارف را از عوامل دیگر در نبود تعادل کمی و کیفی معارف تلقی می کند. او می نویسد: «تأسیس این مکاتب (مکاتب لیلیه) از نگاه مالی لطمه ی شدیدی بر انكشاف معارف درکشور وارد کرد،

زیرا مصرف هر فرد متعلم در این مکاتب نسبت به مصرف ده متعلم در مکاتب همانند بیشتر بود و بنا براین به تناسب گسترش این مکاتب امکان گسترش معارف در سایر نقاط کشور کاهش یافت. افزون بر آن، چون اکثر این مکاتب هم در کابل متمرکز شد، بی موازنگی را در امر تقسیم جغرافیایی معارف بازهم شدیدتر ساخت. نکته ی قابل توجه در قسمت بی موازنگی در بین نیازمندیهای اقتصادی و برنامه معارف آن است که در حالی که تطبیق پلان اقتصادی به تعداد بیشتر افراد تعلیم یافته و کارشناس در شقوق تخنیک به ویژه انجینیری ماشین و انجینیری تعمیر نیازمند بود، تعلیمات عالی عده ی بیشتر را در شقوق مختلف علوم بشری تربیت میکرد که در پایان تحصیل به کارهای غیر تولیدی دفتری مصروف می شدند، حتی برای تعلیم یافتگان شقوق تکنیک هم بر اکثر موارد به علت وابسته بودن پروژه ها به کمک خارجی و استخدام بیش از حد کارشناس از خارج در شق تخصصشان کار پیدا نمی شد.» (113)

5- کیفیت معارف در دهه ی دموکراسی:

عدم توازن در انکشاف معارف نه تنها از لحاظ کمی میان پایتخت و ولایات و از یک ولایت تا ولایت دیگر از ضعف های جدی معارف بود بلکه در درون این بی موازنگی، تفاوت های عمیق کیفی نیز به مشاهده می رسید. مکاتب در پایتخت و در شهر های کلان و برخی از ولایات از امکانات بهتر و بیشتر بهره مند بودند. این تفاوت در امکانات و تسهیلات به تفاوت در سویه های تعلیمی شاگردان می انجامید. هرچند که این معضل هیچگاه در تمام سالهای انکشاف معارف عصری در افغانستان و تا اکنون به راه حل ریشه یی و پایدار نرسید.

ارتقای سطح کیفی معارف در دهه ی دموکراسی نه تنها موازی و هم آهنگ با سطح کمی معارف پیش نرفت بلکه معارف دهه ی دموکراسی از لحاظ کیفیت وارد یک دوره ی انحطاط گردید. این انحطاط ریشه در عوامل متعدد داشت. کمبود آموزگاران مسلکی، فقدان امکانات و وسایل آموزش و تدریس، ضعف در نصاب و برنامه های تعلیمی برخی از این عوامل بودند. صباح الدین کشککی آخرین وزیر اطلاعات و فرهنگ دهه ی دموکراسی معتقد است که اقدام حکومت افغانستان در مورد انکشاف سریع و گسترده ی معارف از نظر کمیت و پایین بودن سویه ی تعلیمی معلمان به سویه ی تعلیمی شاگردان صدمه زد. او به عوامل دیگری چون عدم نظم و دسپلین علمی میان معلمین و شاگردان، عدم تساوی سویه ی تعلیمی میان شاگردان و نبود زمینه های مساعد انکشاف فعالیت های علمی برای محصلین نیز اشاره می کند: «نه برای اعضای فاکولته ها تسهیلات لازم برای تحقیق وجود داشت و نه هم برای شاگردان. اگرچه یک اداره ی کوچک برای این هدف تأسیس شد، ولی بازهم هم آهنگی مؤثری میان پوهنتون کابل و مؤسسات دیگر عامه بمیان نیامد. استادان و شاگردان هر دو فاقد نظم و دسپلین علمی بودند. کوشش های اداره در ایجاد سیستم بهتر نمره دهی و حاضری از طرف عناصری ساخته می شد که انگیزه های سیاسی داشتند. این عناصر با اصلاحات پوهنتون بنام اینکه دشوار و یکجانبه است، مخالفت میورزیدند. در عوض ایشان مقررات سهل تری را از آنچه نافذ بود تقاضا میکردند.

محصلان پوهنتون فعالیت علمی بسیار کم خارج درس داشتند. فعالیت های ورزشی محدود بود و صرف در یک موسم سال برگزار می شد. زندگی برای محصلان خسته کن بود. یگانه مصروفیت دلچسپ برای ایشان اشتراک در مظاهرات یا مباحثات گرم سیاسی در لیلیه ها بود. پوهنتون کابل هکذا به مشکل عدم تساوی سویه ی تعلیمی میان شاگردان مواجه بود.» (114)

در برخی دیدگاه‌ها، کیفیت پایین معارف در دهه‌ی دموکراسی ریشه در ناهدفمندی معارف داشت. یکی از مدیران اداره‌ی مرکزی معارف کشور در سال‌های اخیر دهه‌ی دموکراسی معارف افغانستان را در آن دوره فاقد هدفمندی می‌خواند: «حکومت برای رشد معارف قدم‌هایی برداشت و از نظر کمیت تعداد شاگردان و استادان معارف را به حد قابل توجهی بالا برد اما، چون معارف افغانستان هرگز هدفمند نبود، از این رو وسعت دایره‌ی معارف بر پاشیدگی و بی‌نظمی آن افزود. معارف افغانستان در دوره‌های اخیر مخصوصاً با بمیان آمدن قانون اساسی دوره‌ی ظاهرشاهی، هرگز به هدف مشخص پیش برده نمی‌شد. این امر مشخص نشده بود که فارغ‌صنف ششم، صنف دوازدهم و دوره‌های عالی‌چی قسم انسانی باید بار آید؟ علوم اسلامی فقط بنام در فهرست کتب درسی دیگر جای داشت و در آن هرگز این مفکوره در نظر گرفته نشده بود که باید فرهنگ اسلامی محور اساسی همه تحصیلات قرار گیرد. علوم تجربی در معارف افغانستان به شکلی تدریس می‌شد که به تدریس تاریخ علوم بیشتر شباهت داشت. تازه‌های علوم معاصر در معارف تدریس نمی‌شد و غالباً کتاب‌های معارف در قسمت علوم تجربی ترجمه‌هایی بود از کتب درسی ترکیه یا هند برتانوی و در آن از تحولات محیرالعقول علمی معاصر بحثی بمیان نمی‌آمد. علوم اجتماعی نیز بر مبنای تفرقه اندازی بین افغانستان و همسایگان مسلمان آن بود. . . .» (115)

در حالیکه ضعف معارف در عرصه‌ی کیفیت در دهه‌ی دموکراسی به عوامل متعدد بر میگردد، اما سیاسی شدن معارف در این دهه یکی از عوامل مهم این ضعف بود. معارف افغانستان به ویژه در پایتخت کشور که مراکز اصلی مکاتب و مؤسسات تحصیلی در افغانستان شمرده می‌شد در دهه‌ی دموکراسی به جای آموزش و تحصیل وارد فعالیت‌های سیاسی و ناآرامی‌های مزمن سیاسی این دوره گردید: «شاگردان سه بار به مظاهرات و اعتصابات طولانی در دوره‌ی دموکراسی متوسل شدند. در سال 1965 ایشان حادثه‌ی 3 عقرب (25 اکتوبر) را که در آن قشون بالای مظاهره چیان فیرکرد، دلیل اعتصابات خود تلقی کردند. در 1968 تا 1969 مخالفت با قوانین معارف پوهنتون تصادمات میان شاگردان و پولیس و در سال 1971 تا 1972 مخالفت شاگردان با مقررات جدید پوهنتون سبب این اعتصابات دامنه دار گردید. در سال 1965 ایشان مؤفق شدند استعفای صدراعظم را بر پادشاه تحمیل کنند. در سال 1968 مؤفق شدند تا حکومت قوانین معارف و پوهنتون را فسخ و وزیر معارف را وادار به استعفاء کند. در سال 1972 نیز مظاهرات محصلان و شاگردان معارف سبب شد تا وزیر معارف، رئیس پوهنتون و همه رؤسای پوهنزی‌ها یعنی سنای پوهنتون استعفا کنند.» (116)

مشارکت دانش آموزان و دانشجویان در تظاهرات و سیع و گسترده‌ی جریان‌های مختلف سیاسی در دهه‌ی دموکراسی که همانا سیاسی شدن معارف افغانستان در این دهه بود، به سقوط سویه‌ی تعلیمی و تحصیلی دانش آموزان و دانشجویان انجامید. شاگردان و محصلین روزهای زیاد تعلیمی و درس را در تظاهرات جاده‌ها و خیابانها سپری میکردند. سلطان علی کشتمند از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در دهه‌ی هشتاد در مورد تظاهرات حزب مذکور و جناح پرچم حزب در سالهای دهه‌ی دموکراسی می‌نویسد: «پرچمها بعد از انشعاب حزب (1965 تا 1973) بیش از دو هزار میتینگ، تظاهرات و اعتصابات را سازمان دادند و فعالیت خویش را در میان جوانان، زنان، کارگران و زحمتکشان تشدید بخشیدند. در تظاهراتیکه از جانب حزب (پرچمها) سازمان داده می‌شد، سیاستهای ضد مردمی حکومت‌های وقت مورد انتقاد قرار گرفت. از حادثه‌ی 3 عقرب (25 اکتوبر سال 1965 به بعد) تظاهرات خیابانی با اشتراک محصلان دانشگاه و مکاتب عالی،

کارمندان و سایر روشنفکران برپا میگردید. تظاهرات سیاسی از سالهای 1965 و 1966 آغاز گردید در سالهای 1968 و 1969 به اوج خود رسید و تا سال 1973 ادامه یافت.» (117)

هرگاه شمار تظاهرات، میتینگها و اعتصابات را که سلطانهلی کشتمند در طول هشت و نه سال (1965 و 1966 تا 1973) به بیش از دو هزار میخواند مد نظر گرفته شود و با توجه به اینکه بیشترین تعداد تظاهرات و میتینگها در کابل از سوی محصلین و متعلمین معارف صورت گرفت، فرآیند آن، اختلال جدی جریان درس و آموزش در مراکز تعلیمی و تحصیلی پایتخت بود. بابتشتراز دوهزار میتینگ و مظاهره در واقع بیشترین روزهای درسی یک سال تعلیمی که متشکل از 9 ماه می شود مختل گردید. با در نظر داشت حد متوسط سی روز برای یک ماه تعلیمی، 9 ماه تعلیمی در یک سال به 270 روز و 8 سال تعلیمی در سالهای تظاهرات مورد ادعای کشتمند به 2160 روز بالغ میگردد. و موصوف در واقع تعداد تظاهرات، میتینگها و اعتصابات را در این 2160 روز به بیش از دوهزار بار وانمود می کند.

صباح الدین کشککی از آخرین وزیران اطلاعات و فرهنگ دهه ی دموکراسی نقش شاگردان معارف را در مسیر دموکراسی و اصلاحات در این سالها منفی ارزیابی می کند: «از آغاز اصلاحات 1963، حدس زده میشد که معارف در تطبیق مرام های دموکراسی جدید نقشی عمده خواهد داشت. ولی، برعکس مساعی بسیار ناچیزی صورت گرفت تا شاگردان به عوض مخاصمت با این نظام در پی همکاری با آن شوند. بنا بر آن تقریباً تمام دوره ی قانون اساسی، در اثر نا آرامی های شاگردان با نگرانی ها و مایوسیت ها توأم بود. تحریکات منفی و عدم همکاری شاگردان یکی از موانع عمده در راه تطبیق ریفرم های 1963 تا 1973 گردید. باید در عین حال به خاطر آورد که سال های مربوط به دهه ی 1960 سالهای نا آرامی های شاگردان در سراسر جهان تلقی می شود و بدون شک جوانان افغان تا حدی هم تحت تأثیر این احساس بغاوتگرانه قرار گرفته بودند. تقاضا کردن از شاگردان، طوریکه داکتر محمدیوسف در یک بیانه اش در سال 1964 از ایشان تقاضا کرد، تا در فعالیت های سیاسی حصه نگیرند، نزد شاگردان حکم توهین و برخورد مخاصمانه را داشت. شاگردان در کشورهای رو به انکشاف آرزومندند تا خود را حامی حقوق مردم بخوانند و علاقه مند هستند که آرزوها و تمنیات ایشان در سیاست و طرزالعملهای حکومت منعکس شود.» (118)

سیاسی شدن معارف در دهه ی دموکراسی یکی از نکات مهم در بررسی تاریخ معارف عصری افغانستان است. در حالیکه سیاسی شدن معارف در این دوره به انحطاط سویه ی تعلیمی و تحصیلی شاگردان و محصلین انجامید، پروسه ی دموکراسی را در کشور که در مراحل نخست شکل گیری بود نیز مختل ساخت. افزون بر آن، سیاسی شدن معارف به ویژه معارف پایتخت کشور در دهه ی دموکراسی بذریع بی اعتمادی و خصومت را در داخل مراکز و مؤسسات آموزشی و در مزرعه ی مناسبات سیاسی و اجتماعی کاشت. سپس ثمر این بذریع بی اعتمادی و خصومت در منازعه و بی ثباتی خونین سه دهه ی اخیر قرن بیستم نمایان گردید. شاگردان و محصلان معارف در این سالها با عضویت و هواداری از جریانهای مختلف سیاسی چپ و راست در تقابل و تعارض شدید آیدئولوژیکی قرار گرفتند. آنها به این منازعات در خیابانها و رسانه ها علیه هم ادامه دادند. گاهی این بگومگوهای آیدئولوژیکی و سیاسی در میتینگ ها و در تظاهرات خیابانی به برخوردهای فیزیکی و جنگ های تن به تن کشانیده شد و موجب قتل و خون ریزی میان شاگردان و محصلان گردید.

افزون بر این، تظاهرات و اعتصابات شاگردان معارف در بسا مواقع با قوانین نافذ کشور همسویی نداشت و حتی در جهت منافع خودشان برای بهبود و پیشرفت امور معارف کشور نبود. وقتی در اپریل 1969 شاگردان لیسه ی ابن سینا در کابل به تظاهرات مجدد اقدام کردند، مظاهره چیان برهبری غلام فاروق عطایی متعلم لیسه ی مذکور نظام جمهوری را اعلان نمودند و از میان خود به تعیین رئیس جمهور و اعضای کابینه پرداختند. مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر نه تنها عملکرد شاگردان معارف را در تظاهرات و اعتصابات دهه ی دموکراسی در بسا موارد نادرست تلقی می کند و از صحنه های مضحک و غم انگیزی ناشی از این تظاهرات و اعتصابات سخن میگوید، بلکه سیاست دولت را در قبال تظاهرات معارف غیر اصولی و روز گزرنانی می خواند: «معارف در کمترین مدت به بزرگترین پیمانۀ سیاسی گردید و مظاهره و اعتصاب در آن شکل مزمن اختیار کرد. در مرحله ی نخست مطالبات و تقاضاهای محصلان و متعلمان گونه ی سیاسی داشت مثل حق حضور یافتن در شوری و حق تشکیل اتحادیه و مباحثه و مانند آن، اما بعداً مطالب مربوط به شرایط درسی و مناسبات با اداره هم به آن افزوده شد، از قبیل آسان ساختن شرایط امتحان، پایین آوردن درجه کامیابی، الغای حاضری و امثال آن. ضمناً محصلان و متعلمان لیلیه مسائل مربوط به کیفیت خوراک و شرایط بودو باش را پیش کشیده و کار را از اعتصاب به اشغال مؤسسات کشاندند و باشندگان شهر شاهد صحنه های مضحک و درعین حال غم انگیز مکاتبی بودند که متعلمان با سوتۀ های جنگی بر درو دیوار آن جا گرفته احدی را به شمول معلمان و هیأت اداری به مکتب راه نمی دادند، به جز عمله و چپراسیانی که خوراک معین را به ایشان می رساندند. اما حکومت بجای اتخاذ یک روش قانونی و ثابت در برابر این احوال به سیاست روزگزرانی متوسل شد و می کوشید تا هر پیشامد را جداگانه گاه با ایستادگی آمیخته با تردد و گاه با عقب نشینی بدون دلیل حل کند.» (119)

علی رغم آنچه که در مورد سیاسی شدن معارف در دهه ی دموکراسی گفته می شود، فعالیت و مشارکت معارف در امور سیاسی آن دهه یکی از مباحث مناقشه برانگیز و اختلافی در حوزه ی بررسی نقش و وجیهه ی دانش آموزان و دانشجویان در جامعه است. حضور و مشارکت شاگردان، محصلان و منسوبین معارف در فعالیت های سیاسی دهه ی دموکراسی که عمدتاً در تظاهرات و اعتصابات مزمن این دوره متبلور گردید، بیشتر یک منازعه ی آیدئولوژیک و تقابل افکار و دیدگاه های مختلف و متضاد بود. بسیاری از ریشه های این منازعه و تقابل، از اختلاف و تعارض قطب های رقیب و متخاصم جهان در دوران جنگ سرد آب میخورد. صرف نظر از هرگونه توجیه و استدلال دیدگاه حمایت از مشارکت معارف در فعالیت های سیاسی، سهم گیری و فعالیت دانش آموزان و دانشجویان در امور سیاسی در ایام و زمان تعلیم و تدریس روند تعلیم و تحصیل را اخلال می کند و به انحطاط سوبه ی تعلیمی و تحصیلی شاگردان می انجامد. درحالیکه استمرار تعلیم و تحصیل با کیفیت هرچه بهتر و عالی تر از وجایب دانش آموزان و دانش جویان و از اولویت های اساسی و مورد نیاز برای کشور فقیر و عقب مانده ی افغانستان در تمام مقاطع تاریخی و زمانی است.

نتیجه گیری عمومی از انکشاف معارف در دهه ی دموکراسی:

روبهمرفته معارف افغانستان در دهه ی دموکراسی و پس از تصویب قانون اساسی این دوره علی رغم ضعف های گفته شده سیر رو به انکشاف پیمود. یکی از نکات عمده ی پیشرفت و تحول معارف در این سالها آنگونه که در بالا توضیح گردید، تعمیم معارف در ولایات بود. در حالیکه تا آغاز دهه ی شصت بیشترین مکاتب و مراکز

تعلیمی و تحصیلی در شهر کابل موقعیت داشت و شاگردان معارف در این شهر 21 درصد مجموع شاگردان کشور را تشکیل میدادند. اما تا پایان دهه ی مذکور و پایان دهه ی دموکراسی، معارف در ولایات گسترش پیدا کرد و شمار شاگردان معارف در کابل به 14 درصد کاهش یافت. هرچند که انکشاف معارف در ولایات نمایانگر یک تعادل دقیق در هردو عرصه ی کمیت و کیفیت نبود. جدول ذیل احصائیه ی مکاتب و شاگردان معارف کشور اعم از پسران و دختران را در دوره های مختلف مکاتب و تعلیمات مختلف مسلکی و عالی در سال 1348 (1969) نشان میدهد:

مکاتب	تعداد مکاتب		تعداد شاگردان		مجموع
	مجموع	اناث	مجموع	اناث	
مکاتب دهاتی به شمول انکشاف دهات	1571	236	103929	10248	114170
مکاتب ابتدایی بشمول تجربوی انکشاف دهات	894	147	329713	56782	386495
مکاتب متوسطه	230	37	57062	9518	66580
لیسه ها	59	13	13592	2997	16949
مکاتب مسلکی و تربیه معلم	53	1	14137	593	14730
تعلیمات عالی	16	-	4823	857	5680
مجموع	2823	434	523609	80995	604604

(120)

علی رغم فرصت جدید انکشاف و توسعه ی بیشتر معارف پس از قانون اساسی سال 1964 بر مبنای احصائیه ی یونسکو در سال 1967، فیصدی بیسوادی در میان مردان 85 درصد و در میان زنان افغانستان 90 درصد بود. این در حالی بود که راپور کنفرانس جهانی مبارزه با بی سوادی منعقد شده ی تهران در سال 1965 و دوسال قبل از احصائیه ی یونسکو، بدینگونه انتشار یافت:

بیسوادگی در میان طبقه ی ذکور دارای سن ده سال و بالا تر 86 فیصد و در میان طبقه ی اناث 98 فیصد وانمود شد. بیسوادگی در میان مردان پانزده ساله و بالاتر 88 فیصد و در میان زنان 99 فیصد مشخص گردید.

البته زمینه برای حضور دختران و زنان در معارف عصری در دهه ی دموکراسی بیشتر از دوره های گذشته مساعد گردید. در سال 1970 به تعداد 92500 دختر در 231 مکتب دهاتی، 166 مکتب ابتدایی، 46 مکتب متوسطه و 16 لیسه در سراسر کشور مصروف

آموزش و تعلیم بودند. علی رغم آن، تنها 14 درصد دختران کشور فرصت رفتن به مکتب را یافته بودند.

شش سال بعد در سال 1975 شمار شاگردان ذکور در دوران تعلیمات ابتدایی و تعلیمات ثانوی به 746,453 تن و تعداد شاگردان اناث در هردو دوره به 125,665 تن بالغ گردید. همچنان در سال یادشده تعداد شاگردان ذکور در تعلیمات مسلکی، تربیه ی معلم و تعلیمات عالی به 18,323 نفر و شمار شاگردان اناث به 3,158 تن رسید. (121) رشد معارف در دهه ی دموکراسی بر مبنای پلان های انکشافی عمومی که از سال 1956 آغاز یافته بود، صورت گرفت. جلب کمک های خارجی در عرصه ی انکشاف معارف عصری از نتایج برنامه ریزی در جهت رشد و توسعه ی معارف بود. رشد و توسعه ی معارف در این دوره با کمک کشور های خارجی، سازمان های بین المللی چون یونسکو، یونیسف و سازمان های کمک کننده ی غیر دولتی ممالک اروپایی میسر شد. هرچند که دولت افغانستان نیز در این دوره توجه زیادی به معارف میزول داشت و سرمایه گذاری بیشتر ی بروی معارف انجام داد. جدول زیر توسعه ی معارف کشور را در تمام سطوح تعلیمی طی سه پلان پنج ساله ی انکشافی نشان میدهد. دوپلان اخیر از این سه پلان انکشافی در دهه ی دموکراسی عملی گردید:

تعداد شاگردان

	پلان سوم (1972-1968)	پلان دوم (1967-1962)	پلان اول (1961-1956)	
	1972	1967	1960	1955
تعلیمات ابتدایی	540,700	444,240	213,100	111,650
تعلیمات ثانوی	107,600	54,400	14,100	5,730
تعلیمات مسلکی	2005	5,700	2,500	1,950
تربیه معلم	4,170	5,600	3,900	1000
تعلیمات عالی	6,600	4,320	1,700	760
مجموع	664,270	514,260	235,300	121,090

(122)

یکی از تحولات مهمی که در عرصه ی معارف عصری در دهه ی دموکراسی صورت گرفت، ایجاد اصلاحات در نصاب تعلیمی مکاتب بود. تحول دیگر در عرصه ی انکشاف معارف عصری، برداشتن نخستین گام عملی در عرصه ی تعلیم و تربیه از راه دور بود. در نخستین سالهای دهه ی شصت میلادی، اولین پروگرام های تعلیمی برای معلمان و مکاتب با کمک یونسکو پخش گردید. وزارت معارف افغانستان با همکاری وزارت اطلاعات و فرهنگ برنامه های رادیویی را در ارتباط به مسایل تعلیم و تربیه چون اصول تدریس، روانشناسی طفل و غیره از امواج رادیو افغانستان پخش کردند. اما به نسبت کمبود امکانات و وسایل، این پروگرام رشد و انکشاف بیشتر نیافت.

ادامه دارد